

پروژه شکل دهی تشکل بزرگ چپ زمان نتیجه گیری

از آغاز گفتگوها برای وحدت چپ که پروژه شکل دهی تشکل بزرگ چپ (۱) نام گرفت دو سال و نیم می گذرد. با پایان یافتن مهلت تعیین شده در نقشه ی راه این طرح، اکنون زمان آن فرا رسیده است که از این آزمون تاکنون نافرجام در رسیدن به هدف خود - یعنی وحدت تشکیلاتی با ایجاد سازمانی جدید بر پایه مبانی نظری، برنامه ای و تشکیلاتی مشترک - نتیجه گیری کنیم و چشم اندازی برای آینده به دست دهیم. نگارنده به سهم و از دیدگاه خود، گامی در این مهم بر می دارد.

دو روند ناسازگار

ریشه ناکامی تاکنونی پروژه را من **به طور عمده** در ناسازگاری دو بینشی می بینم که خود را در شکل دو روند متفاوت و غیر قابل جمع در یک سازمان سیاسی نمایان ساخته است. این دوگانگی را ما در جریان بحث ها و کنفرانس های متعدد و در خلال تلاش های ناموفق گروه های کاری برای تبیین مبانی مشترک مشاهده کرده ایم. اکنون، در یک ترازبندی کلی، می توان مضامین ناسازگاری آن ها را در زمینه های گوناگون نشان داد. در این میان، پنج زمینه ی نظری، سیاسی و تشکیلاتی از اهمیتی تعیین کننده برخوردارند که بر می شماریم.

۱- پیوند دموکراسی و سوسیالیسم یا جدایی آن دو

چپ رادیکال دیوار چینی میان این دو نمی کشد. مبارزه علیه سرمایه داری برای سوسیالیسم در ایران را به آینده ای موهوم نمی سپارد. از هم اکنون آن را موضوع و میدان تلاش نظری- عملی و شرط بندی خود قرار می دهد. ویژگی های این مبارزه را - که در ضمن جهانی است - در فرایند پراتیک و با توجه به شرایط مشخص جامعه ایران یعنی حاکمیت رژیم سرمایه داری و خودکامگی دین سالاری، نیروی مادی و آمادگی ذهنی جنبش های تغییر دهنده اجتماعی در نظر می گیرد. در این راه، چپ رادیکال سرمشق یا الگویی راهنما و از پیش ساخته ندارد. در عین حال که خود را به طور کامل از تئوری و پراتیک سوسیالیسم سده بیستمی جدا می سازد - چه در شکل توتالیتیر *سوسیالیسم واقعاً موجود* که به سلطه ی فاجعه بار حزب - دولت بر مردم و زحمتکشانش انجامید و چه در شکل سوسیال دموکراتیک که با در دست گرفتن مدیریت امور سرمایه داری کمک به استمرار آن می کند - مبلغ و مروج شکل ها و شیوه های خودگردانی و خودمدیریتی می شود که مردمان تحت سلطه و به ویژه زحمتکشانش برای اداره ی امور خود در محیط های کار و زندگی ابداع و خلق می کنند.

روند دیگر اما، به بهانه ی شکست "سوسیالیسم" آزموده، یا دیگر باوری به آرمان های سوسیالیستی ندارد، از مبارزه برای سوسیالیسم در ایران سخنی به میان نمی آورد و در نتیجه تبدیل به جریانی دموکرات - لیبرال شده است و یا - بخشی دیگر - با جدا کردن انتزاعی و بی پایه مبارزه برای دموکراسی از مبارزه برای سوسیالیسم و تحویل این دومی به تحقق اولی چون دو مرحله ای مستقل و جدا از هم و در هم گرایبی با سوسیال دموکراسی جهانی در نظریه و عمل، به گونه ای دیگر در حفظ و استمرار نظم موجود شرکت می کند.

۲- سرنگونی جمهوری اسلامی یا اصلاح آن

از یکسو، مبارزه برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران در تمامیت آن و از سوی دیگر، مبارزه برای تغییرات تدریجی در راستای آن چه که در چهارچوب نظام امکان پذیر است. این دو مبارزه، دو راه کار یا استراتژی و دو شیوه ی عمل در ناسازگاری با هم اگر نگوییم در تقابل با هم ایجاد می کنند.

یکی، جنبش مردمی برای انحلال نظام در کلیت آن را فرا می خواند و دیگری از «اصلاحات در هر سطحی استقبال می کند». یکی مبارزه با اصلاح طلبان حافظ نظام را تجویز می کند و دیگری «هم سویی و هم کاری» با آن ها را مجاز می شمارد. یکی بر جنبش های اجتماعی و انقلابی برای تغییرات بنیادین تأکید می ورزد و دیگری «از مبارزه پارلمانی، مبارزه در بالا، بهره گیری از تناقض ها و شکاف های سیاسی درون حکومتی» سخن می راند. یکی بر افشا و تحریم مضحکه های انتخاباتی در رژیم دین سالاری پای می فشارد و دیگری بر «شرکت در کارزارهای انتخاباتی و بهره گیری از فرصت های ممکن». یکی بر شکل ها و شیوه های مختلف جنبش های اجتماعی، از جمله قیام و انقلاب تأکید می ورزد و دیگری به تقدیس تنها شکل مسالمت آمیز و «خشونت پرهیز» مبارزه می پردازد.

۳- دموکراسی رادیکال یا دموکراسی لیبرال

درک رهایی خواهانه از «دموکراسی» چون «توان مندی مردم» (قدرت دِمُوس) که دموکراسی رادیکال یا مشارکتی می نامیم با درک های لیبرالی و محدود از این پدیدار تمایزی ژرف دارد. تعریف و تبیین مختلف و گاه متضاد از «دموکراسی»، شیوه ها و راه کار های سیاسی متفاوت یا متضادی را به هم راه می آورند.

چپ رادیکال، بر دخالت گری مستقیم مردم در تعیین سرنوشت خود از طریق جنبش های اجتماعی شان، مشارکت در کنترل و تصمیم گیری های کوچک تا کلان - سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - از سوی مجمع ها، مجلس ها و شوراهای مردمی تأکید می ورزد.

روند رفرمیستی اما، بر نقش دولت و نهادهای قانونی، کارشناسان، پارلمان و نمایندگانی که در فاصله ی بین دو انتخابات تصمیم می گیرند و سیاست می کنند... تکیه دارد.

۴- مبارزه جنبشی - اپوزیسیونی یا مبارزه حزبی برای قدرت

در این جا، مناسبات چپ با قدرت سیاسی و چگونگی ایفای نقش اپوزیسیونی و ضد سیستمی او در هم راهی و هم کوشی با جنبش های دگرگون ساز اجتماعی، جنبش کارگران و زحمتکشان، زنان، جامعه مدنی و غیره مطرح است. مناسبت با قدرت و دولت همواره در تاریخ چپ سوسیالیستی یکی از میدان های اختلاف بزرگ فلسفی، نظری و سیاسی بوده و می باشد. تبیین چگونگی مناسبات با قدرت در تعیین سیاست و سازماندهی مورد نظر - از چه نوع سازمان سیاسی (حزب کلاسیک یا سازماندهی جنبشی و ...) تا برنامه ی عمل (مبارزه اپوزیسیونی یا مبارزه برای تصرف قدرت) - از اهمیت به سزایی برخوردار است.

مبارزه جنبشی - اپوزیسیونی روی به تغییرات اجتماعی از پایین و به ابتکار مردم، روی به رخدادها و جنبش های اجتماعی دارد، با این هدف که مردمان و زحمتکشان خود و به دست خود، از طریق شکل های جنبشی، شورایی یا مشارکتی، اداره ی امور و سرنوشت خود را در دست گیرند. شکل ها و شیوه های مدیریت اجتماعی و کشوری میرا از سلطه و «حاکمیت» را ابداع و به کار گیرند.

مبارزه برای قدرت روی به بالا و قدرت ها دارد. همواره بر نقش دولت، نهادهای رسمی، احزاب، رهبران، برگزیدگان و به طور کلی «حاکمیت»... برای هدایت و مدیریت امور انسان ها تأکید دارد.

۵- نفی سازمان های موجود یا حفظ آن ها

ریشه ی نافرجامی پروژه را در عامل دیگری نیز می توان نشان داد. در مقاومت چپ سنتی برای حفظ سازمان های کهنه و فرسوده خود در برابر ضرورت تاریخی گذر از آن ها. در آن ذهنیت سخت جانی که هنوز آمادگی نقد و نفی

سازمانش را برای ایجاد پدیداری دیگر و نو ندارد. سازمان های چپ سنتی در ایران و به طور کلی در جهان امروزه با بحران نظری، ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی ژرفی رو به رو هستند. این تشکیلات ها نه توانایی رشد و تحولی دارند و نه امکان تأثیر گذاری چندان بر روندها و تحولات اجتماعی و سیاسی. مخالفت محافظه کارانه با نفی تشکیلات خود - با هر سابقه و نام و نشانی - برای شکل گیری وحدتی جدید با دیگر سازمان ها و گروه ها، امروزه بر ذهنیت بخش هایی از چپ ایران سنگینی می کند. این مقاومت واپس گرا به مانعی بزرگ و جدی در راه پیدایش دگرگونی های مثبت، برآمدن صف بندی های جدید، انجام پذیری تجزیه های ضروری و مفید و تحقق وحدت های نوین و لازم در جنبش چپ تبدیل شده است. وحدت چپ، در صورتی که به لحاظ مبانی نظری و سیاسی مشترک امکان پذیر باشد، تنها می تواند محصول تجزیه ها و ترکیب های جدید تشکیلاتی باشد که این نیز تنها، با وام گرفتن از هگل، از طریق «نفی- فرآوی» (۲) سازمان های موجود میسر خواهد بود.

چشم اندازی ممکن: وحدت چپ های رهایی خواه

پروژه شکل دهی تشکل بزرگ چپ را می توان به رغم ناکامی در رسیدن به هدف، تلاشی ارزشمند در راه دراز و پر فراز و نشیب به سوی شکل گیری چپی نو در ایران ارزیابی کرد. در روند بحث ها، کنفرانس ها و تهیه اسناد مختلف در بین فعالین این پروژه، گرایش های نظری و سیاسی موجود توانستند در رایزنی و چالش با هم، اشتراکات و اختلافات خود را در گستره فلسفی، نظری، راه کاری، برنامه ای و تشکیلاتی ترسیم و مشخص کنند. در این میان، روند هایی از این پروژه که باورمند به ایجاد چپی رادیکال و سوسیالیستی در مبارزه علیه تمامیت نظام جمهوری اسلامی برای آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم در ایران هستند، با وجود تنوع نظری در میان خود، توانستند، در هم گرای با هم، بنیان های نظری و سیاسی مشترکی را به صورت منشوری واحد تبیین کنند. این منشور می تواند در شرایط کنونی چهارچوب و پایه مناسبی را برای پیش روی به سوی وحدت سازمانی روندهای طرفدار آن تشکیل دهد.

ما همواره در درازای تاریخ چپ و سوسیالیسم نه با چپی یگانه یا متحد بلکه با چپ های مختلف و جدا از هم رو به رو بوده و هستیم. پدیداری به نام «چپ» با تعریفی، معنایی و عمل کردی واحد هرگز در تاریخ وجود نداشته است. چندان چپ امروز در همه ی کشورهای جهان آشکار است و ایران نیز جدا از این قاعده نیست. امروزه، پس از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود و سقوط سوسیال دموکراسی به لیبرالیسم از یکسو و گسترش جهانی سرمایه داری و سلطه همه جانبه و نابودکننده ی آن بر بشریت و محیط زیست او از سوی دیگر، «چپ» به جریان هایی با بینش هایی متضاد تجزیه و تقسیم شده است. وحدت این جریان ها در چهارچوب تشکیلاتی واحد ناممکن شده است. امروزه، دوران شکل گیری وحدت های بزرگ حزبی و یا ایجاد سازمان ها یا جبهه های بزرگ توده ای به سیاق سده های نوزده و بیست، بنا بر شرایط تاریخی و تنوع و تکثر دیدگاه های مختلف و متضاد در حوزه ی فلسفی، نظری، سیاسی و غیره، سپری شده است. اکنون باید اعتراف کرد که ایده ی شکل دهی تشکل بزرگ چپ در شرایط امروزی، تصویری انتزاعی و باطل است. البته روندهایی از چپ که نزدیک به هم هستند می توانند دست به وحدت ها و اتحادهایی زنند و در این جهت نیز هم چنان باید کوشا باشند و از شرط بندی و تلاش در این راه کوتاهی نکنند. اما واقعیت این است که چپ امروز پلورالیست است و اجزای این پلورالیت در تضاد و رقابت با هم قرار دارند. بخش هایی از آن نمی توانند در یک خانه با هم زندگی کنند. امروزه حتا در میان احزاب چپ حکومتی در کشورهای دموکراتیک نیز تنها می توان به هنگام انتخابات و تا انتخابات بعدی تنها دست به ائتلاف هایی برنامه ای (و آن هم موقتی و بسیار شکننده) بر سر توزیع قدرت و کرسی های پارلمان زد.

در یک ترازبندی کلی، امروزه می توان در همه جا و از جمله در اپوزیسیون ایران سه روند اصلی و ناسازگاز در «چپ» را تمیز داد.

یکی، چپ سنتی است که بینشی اقتدارگرا و توتالیتر دارد و در کادر آن می اندیشد و عمل می کند. بخشی از این چپ هم چنان در نوستالژی سوسیالیسم واقعاً موجود به سر می برد. بخش هایی دیگر، گاه در تضادی شدید با دسته اول، در عین حال که با سوسیالیسم واقعاً موجود مرزبندی دارند اما هم چنان خوانشی لنینی و اقتدارگرایانه از مارکس، مارکسیسم، سوسیالیسم و به طور کلی از «سیاست» دارند. اینان نیز، هم چون دسته اول، در آخرین تحلیل، به نام طبقه کارگر و حزب راهبر، سیستمی را برای جامعه بشری امروزی تجویز می کنند و افقی را در برابر انسان ها قرار می دهند که بر اقتدار و سلطه دولت - حزب بر مردم و زحمتکشانشان استوار است. بخش هایی از چپ ایران امروز هم چنان در گیر این تفکر است.

دومی، چپ سنتی دیگری است که سوسیال دموکرات می نامیم. این جریان امروزه در همه جا به مجریان و مدیران نظم موجود سرمایه داری جهانی تبدیل شده است. در اپوزیسیون ایران، این دسته آشکارا بدین نام تجلی و عمل نمی کند اما روند فرمیستی که ویژگی هایش را در بالا شمردیم، در سیستم فلسفی، نظری و عملی همین جریان تاریخی قرار می گیرد که با نام و نشان «سوسیال دموکراسی» مشخص می شود.

سومی را چپ رهایی خواه می نامیم. این چپ با این که امروز در ایران و جهان اقلیتی را تشکیل می دهد اما در همه جا در حال برآمدن و شکل گیری است. ریشه در رخدادها و جنبش های اجتماعی و میدانی برای تغییرات بنیادین و رادیکال دارد. در توصیف این روند، اشاراتی در بالا کردیم و در جاهای دیگر نیز مطالبی نوشته ایم. در زیر، سه زمینه اصلی و تمیز دهنده چپ رهایی خواه را در خطوط کلی بازگو می کنیم.

۱- مبارزه برای رهایی

«سوسیالیسم» سیستم نیست. دولت یا حکومت نیست. حاکمیت طبقه ای خاص نیست. فرایندی اجتماعی، ضد سیستمی، جنبشی و دگرسازانه به سوی آنی ست که رهایی یا رهایی (۳) می نامیم. به معنایی، با وام گیری از مارکس، «دوران تغییر انقلابی از جامعه سرمایه داری به جامعه کمونیستی» است (۴). مبارزات مردمان بسیارگونه با ویژگی ها و تفاوت های شان، در همبستگی و مشارکت با هم، برای رهایی از استثمار، نابرابری ها و سلطه های گوناگون. به ویژه برای رهایی از سه سلطه - ستم اصلی دوران ما یعنی: سلطه - ستم سرمایه و مالکیت خصوصی، سلطه - ستم دولت چون قدرتی مافوق و جدا از مردم و حاکم بر مردم و سلطه - ستم ناشی از نابرابری ها و تبعیض ها در عرصه های گوناگون. این مبارزه به معنای گسست از سرمایه داری است که امروزه جهانی شده و سلطه ی خود را در سراسر گیتی برقرار کرده است. امروزه، تغییر بنیادی وضع موجود بیش از پیش وابسته به گسست از مناسبات بازار و سرمایه داری با ویژگی های خود در هر مکان شده است. فرایند سوسیالیسم رهایی خواهانه، رشد مالکیت و اقتصاد دولتی نیست بلکه پیش روی به سوی الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، تصاحب و کنترل جمعی نیروهای مولده و مدیریت جمعی و مشارکتی نیروهای مادی و معنوی توسط خود تولیدکنندگان و کارکنان به صورتی مستقیم و بی واسطه است. این مبارزه در عین حال به معنای مبارزه برای برابری است. ایده رهایی خواهانه برابری چون اساس و هویت اصلی ایده سوسیالیستی در مقابل ایده رقابت افسار گسیخته سرمایه داری و قوانین بازار و اقتصاد، در برابر سلسله مراتبی کردن جامعه بر حسب طبقه، حرفه، ثروت، مالکیت، جنسیت، ملیت، مذهب، دانش، کار پدی و فکری... قرار می گیرد. «ساختمان سوسیالیسم» در یک کشور امروز، به مراتب بیش از گذشته، ناممکن شده است. سوسیالیسم امروزی ناگزیر فراملی، جهانی و جهان روا ست. سوسیالیست های رهایی خواه امروزه بیش از پیش، در همسویی و همکوشی با جنبش های چپ رادیکال جهان، می بایست به صورتی منطقه ای و جهانی برای فراهم کردن شرایط و زمینه های برآمدن جهانی دیگر و سوسیالیستی فکر و چاره جویی کنند. عاملان (سوژه های) مستقیم این مبارزه را نیروهای تغییر دهنده اجتماعی

تشکیل می دهند. امروزه سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه - همه‌ی انواع آن و نه فقط سرمایه اقتصادی بلکه سرمایه‌ی سیاسی، دانشی، فن‌آوری، رسانه‌ای، فرهنگی و غیره نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگونه و در مکان‌های گوناگون اجتماعی اعمال می‌شود. این سلطه در عین حال شرایط خودآگاهی، خودسازماندهی جمعی و مبارزه برای رهایی از سلطه را در میان قشرهای وسیع اجتماع فراهم می‌سازد. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خودسازماندهی اجتماعی می‌تواند حاصل مبارزاتی باشند که در بستر آن‌ها راه‌کارها و طرح‌های نفی ارزش‌های حاکم ارایه شوند. در این مبارزات، قشرهایی مختلف - نه تنها کارگران - در میدان‌هایی مختلف - نه تنها در کارخانه و گستره‌ی تولید صنعتی - با نظام و ارزش‌های حاکم درافتاده و درگیر می‌شوند.

۲- مبارزه برای دموکراسی رادیکال و خودگردانی

دموکراسی رهایی‌خواهانه به معنای مداخله مستقیم مردمان در امور خود است. مداخله‌ی بدون واسطه، بدون واگذاری و در صورت ممکن بدون نمایندگی. دموکراسی و سوسیالیسم، رشد و تقویت دستگاه دولت، «حزب- دولت» و بوروکراسی نیست. سیاست رهایی‌خواه، ایجاد هر چه بیشتر شرایط و زمینه‌های کاهش نقش دولت جدا و حاکم بر مردم و گذار به احتضار آن است. خودگردانی جمعی و مشارکتی مردمان در اداره‌ی امور خود در برابری و آزادی است. معنای دموکراسی و سوسیالیسم از نگاه رهایی‌خواهی، در بنیاد خود، همانا مبارزه برای کنترل، خودگردانی و خودمدیریت جمعی است.

۳- مبارزه اپوزیسیونی و جنبشی گرا

چپ رهایی‌خواه در پی تصرف قدرت و اعمال حاکمیت بر جامعه و مردم نیست. در خارج از سیستم چون نیرویی معترض و مخالف عمل می‌کند. چپ رهایی‌خواه بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت تاکید می‌ورزد. تعریف کلاسیک از «سیاست» همواره این بوده است که امر دستگاه دولتی و تصرف آن جوهر سیاست را تشکیل می‌دهد. از این دید، «سیاست» یعنی دولت‌گرایی و قدرت‌طلبی. چنین درکی از «سیاست»، در تاریخ اندیشه و فلسفه سیاسی، همواره غالب بوده و می‌باشد. چنین تبیینی از «سیاست»، تبیینی مبتذل از معنای بنیادین «پولیتیک» است که در معنا و مفهوم اصیل یونانی اش - *پولیتیا* (۵) - امر شهر یا شهر-داری توسط خود مردم (دموس) بود. یکی از چالش‌های اصلی امروزی این است که تعریف و تبیین دیگری از «سیاست» ارایه دهیم و آن را در عمل روزمره به کار بریم. به یکی از بنیادهایی باز گردیم که چپ لنینی آن را زیر پا نهاد. این که «سیاست»، اداره و مدیریت امر دولت و قدرت نیست، دولت‌گرایی و دولت‌مداری نیست. مداخله و مشارکت مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان بسیارگونه در امور است. «جمهوری» و «دموکراسی» یا «حکومت مردم بر مردم» را ما به این معنا می‌فهمیم و تبیین می‌کنیم. چپ رهایی‌خواه جنبشی گراست (۶). به این معنا که بر نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی در مبارزه برای تغییرات اجتماعی باور دارد. بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی و جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی تاکید می‌ورزد.

چپ‌های رهایی‌خواه، امروزه در همه جا و از جمله در ایران باید دست به کار تدارک نظری، عملی و سازماندهی زنند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط برآمدن سیاستی دیگر و چپی دیگر در گسست از سیاست سنتی و چپ سنتی را آماده و فراهم سازند. در بستر جنبش‌های اجتماعی و انقلابی دگرسازانه و رخ‌دادهایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، مسیرهایی برای خروج از سیستم ترسیم نمایند. در این راه باید شرطیندی، تلاش و مبارزه کنند. دست به اتحاد‌ها و وحدت‌های ممکن نظری، سیاسی و تشکیلاتی زنند.

یادداشت ها

(۱) *فراخوان برای مشارکت در روند شکل دهی تشکل بزرگ چپ به امضای شورای موقت سوسیالیست های چپ، سازمان اتحاد فدائیان خلق و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) و جمعی از کنشگران چپ در آبان ۱۳۳۹۱ - نوامبر ۲۰۱۲ منتشر می شود. رجوع کنید به تارنمای «وحدت چپ».*

Aufhebung (۲)

Emancipation (۳)

(۴) کارل مارکس، *نقد برنامه گوتا*.

Politeia (۵)

Mouvementiste (۶)

در این نوشتار، «دولت» هر جا به مفهوم Etat یا State است.